

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

سهراب

شاعر و نقاش

زندگی شخصی سهراب سپهری

سهراب سپهری سومین فرزند خانواده پنج نفری اسدا... خان سپهری و خانم فروغ سپهری است. سهراب در روزی آفتابی و پاییزی ۱۵ مهرماه سال ۱۳۰۷ حوالی ظهر دیده به جهان گشود. کودکی را در کاشان، در باغ اجدادی، که بسیار بزرگ و پر از درختان میوه و گل و سبزه بود و در دروازه عطا قرار داشت، گذراند.

در مورد زندگی این شاعر نامدار تنها مرجع معتبر کتاب - مرغ مهاجر - است که زندگینامه سهراب از زبان خواهرش است.

سهراب در بین افراد خانواده اش از لحاظ جثه کوچکتر و لاغرتر از همه بوده ولی در چابکی و زیرکی از همه آنها پیشی گرفته است. بازیهای جالب، سرگرمی ها و کارهای عجیب او در میان خانواده معروف بوده است.

سهراب به موسیقی علاقه داشت از سنتور خوشش می آمد و نواختن آنرا توسط گروه ورزنده که گاه به میهمانی های خانواده سهراب می آمدند از نزدیک دیده بود. از این رو سنتور مشقی کوچکی خرید و پیش خود به تمرین آهنگ های مختلف پرداخت. با نواختن نی نیز به همین طریق آشنا

شد . گاهی هم تمرین آواز می کرد و به این شکل با دستگاه ها و گوشه
هایی از موسیقی سنتی آشنایی یافت . از بچگی به آهنگ هایی که گاه و بیگاه
از گرامافون شیپوری عمویش در فضای خانه طنین اندازش می شد گوش
می داد . صفحاتی از بدیع زاده , قمر , تاج اصفهانی و ...

طفل پاورچین پاورچین دور شد در کوچه

سنجاقک ها

بار خود را بستم , رفتم از شهر خیالات سبک بیرون

دلم از غربت سنجاقک پر

سهراب پس از آن که تحصیلاتش را تا سیکل اول متوسطه به پایان برد با
این فکر به تهران رفت که در محیط بازتر و بهتری دانش و بهتر بیاموزد . و
به همین دلیل در دانشسرای مقدماتی که شبانه روزی بود ثبت نام کرد .
سهراب در اوقات فراغت خویش همیشه به سرودن شعر و کشیدن تابلو های
نقاشی می پرداخت . و ذوق نقاشی هم در همان دوران کودکی در نبوغ او
پیدا بود . نقاشی او در این زمان غالباً از طبیعت الهام می گرفته است .

سهراب در واپسین سال های تحصیل در دانشگاه در سال (۱۳۳۰)

نخستین کتابش به نام - مرگ رنگ - را به دست چاپ سپرد .

در مورد صفات اخلاقی سهراب نمونه های بارزی وجود دارد . همیشه از

مصاحبه با روزنامه ها و خبرنگاران دوری می جست و هرگز مصاحبت با

آنها را نمی پذیرفت . و همیشه جمله ای که می گفت این بود که : شما

صلاحیت اظهار نظر در مورد هنر ندارید .

تواضع از خصوصیات بارز اوست . همیشه برای سلام گفتن بر همه پیشی

می گرفت و حجب و حیای او مورد توجه همگان بود . همیشه کارهای

هنری (تابلوهایش) را به دوستان می بخشید . وقتی فقیری از او درخواست

کمک می کرد بدون درنگ دست در جیب می کرد و بدون اینکه پول را

بشمارد به او پول می داد .

•منابع مطالعه سهراب

بخش عمده ای از کتاب های فارسی که سهراب می خواند در کتابخانه

خصوصی برادرش , زنده یاد منوچهر سپهری وجود داشت در این کتابخانه

نه هزار جلدی , دیوان اشعار و آثار شعرا و عرفا و فلاسفه بزرگ ایران ,

فرهنگ های لغت و نیز شاهکار های ادبی جهان و کتاب های بسیاری در زمینه های گوناگون دیده می شد که اغلب آنها با نظر و پیشنهاد سهراب جمع آوری و خریداری شده بود . کتاب های چندی هم درباره مذاهب و ادیان مختلف جهان و از جمله شرق دور در آن به چشم می خورد . سهراب تعدادی از شعر های ژاپنی را از انگلیسی به فارسی و نیز برخی از شعرهایش را به زبان فرانسه برگردانده است . شماری از اشعار او هم توسط دوستش آقای دکتر داریوش شایگان با نظر و هم فکری سهراب ترجمه و در پاریس چاپ شده است.

شعرهای سهراب گذشته از زبانهای انگلیسی , فرانسه , آلمانی و عربی در سالهای اخیر به زبانهای اسپانیولی , ترکی و سوئدی هم ترجمه شده است .

برگردان شعرها به زبان اسپانیولی توسط خانم کلارا جینز (clara janes) شاعر , نویسنده و مترجم صورت گرفته است به اعتقاد مترجم سروده های سپهری شعر عرفانی ایرانی را به شعر امروز جهان پیوند می دهد برگردان ترکی اشعار به وسیله شیرین مهران خانم ایشیک تا بار گنچر انجام شده

است. پروفیسور بواتاس نیز منظومه صدای پای آب سهراب را به زبان
سوئدی برگردانده است.

• بیماری و پرواز

سهراب سپهری به اثر - سرطان خون - حالش رو به وخامت می
گذاشت . وی به همراه خواهرش برای ادامه معالجات به انگلستان رفتند ولی
پیشرفت بیماری به حدی بود که هیچ امیدی به بهبودی او نبود . در
بیمارستان دوستانش به عیادت او می رفتند و روح بلند سهراب هرگز اجازه
نمی داد که در مورد بیماریش با کسی سخن بگوید و یا در حضور کسی آن
را مطرح کند.

پشت این دیوار کتیبه ای می تراشند

می شنوی ؟

میان دو لحظه پوچ در آمد و رفتم

انگار دری به سردی خاک باز کردم.

گورستان به زندگی ام تایید

بازی های کودکی ام , روی این سنگ سیاه پلاسیدند

سنگ ها را می شنوم : ابدیت غم

کنار قبر انتظار چه بیهوده است .

و بالاخره سهراب در ساعت شش بعد از ظهر روز اول اردیبهشت ماه سال

۱۳۵۹ روحش از تنگنای قفس رهایی یافت و به ابدیت پیوست . پیکر

سهراب در امامزاده سلطان علی مشهد اردهال (کاشان) به خاک سپرده شده

است . این شعر زیبا بر روی سنگ قبر سهراب توسط یکی از دوستانش حک

شده است :

به سراغ من اگر می آید

نرم و آهسته بیایید ، مبادا که ترک بردارد

چینی نازک تنهایی من

در کتاب بت های ذهنی و خاطره ازلی درباره یکی از مینیاتور های قرن

پانزدهم متعلق به مکتب تبریز آمده است که در این مینیاتور سه رویداد در

کنار هم نشان داده شده است .

یکی صحنه ای است که حضرت موسی با نیزه خود قوزک پای عوج را

سوراخ می کند . دیگری صحنه ای است که پیامبر اسلام به پیشواز امام اول

رفته است. سومی هم صحنه ای است که مریم مقدس عیسای نوزاد را در بغل گرفته است. این سه رویداد در فضاها و زمانهای گوناگون و به ظاهر بی هیچ پیوند منطقی در کنار هم قرار گرفته است اما چشم ظاهر بین را که کنار بگذاریم متوجه می شویم که نشانیدن این سه صحنه کنار هم بهترین گواه بر سه شاخه سنت ابراهیمی است.

در شعر حافظ هم این گونه مضامین به چشم می خورد. تداوم این سنت در شعرو قصه معاصر هم مشهور است از جمله در شعر سپهری. به این قسمت از شعر - شورم را - توجه فرمایید:

قرآن بالای سرم

بالش من انجیل, بستر من تورات, وزبر پوشم اوستا

می بینم خواب

بودایی در نیلوفر آب

در اینجا چند رویداد در زمان ها و فضای گوناگون, بی هیچ رابطه علی منطقی در کنار هم نشانده شده است و همدمی جادویی تقارن, نامتجانس ها را با هم متجانس کرده است. بالای سر و بالش و بستر سه شاخه سنت

ابراهیمی یعنی اسلام و یهودیت و مسیحیت را با هم متجانس ساخته و از طریق زبر پوش دین زرتشت هم به این سه شاخه پیوسته است. انعکاس یا سایه و یا تصویر این چهار شاخه در خواب من شعری به صورت بودایی تجلی کرده است. بودایی که در نیلوفر آب است. حال اگر بدانیم که در لحظه تولد بودا گل نیلوفری از از زمین می روید و بودا به درون آن گام می نهد تا به ده جهت فضا خیره شودمی توانیم این جهت ها را در حرکت و فضای بیرونی و درونی شعر ببینیم .

نیلوفر در شعر های دیگر سهراب در تصویر- سفال - یا - سفالینه - ممثل می گردد از جمله در نمونه های زیر:

(۱) نسیم شاید برسد

به گیاهی در هند, به سفالینه ای از خاک - سیلک -

(صدای پای آب)

(۲) دست هایت, ساقه سبز پیامی را می داد به من

و سفالینه انس , با نفس هایت آهسته ترک می خورد - از روی پلک

شب -

همانطور که در این نمونه ها دیده می شود (سفالینه) به گیاه یا ساقه سبز

یا نیلوفر متقارن است.

بینیم (گیاهی در هند) با (سفالینه ای از خاک سیلک) چه مناسبتی دارد ؟

در اساطیر اقوام آسیایی آمده است که (چون اهریمن انسان نخستین را

کشت, نطفه او بر خاک ریخت زمین آن را در خود نگه داشت و پس از

چهل سال گیاهی چون دوشاخه ریباس از آن روید. از این دو شاخه نرینه و

مارینه آدمیان به جهان باز آمد) پس (گیاهی در هند) همان ریباس است و

من شعری نسب خود را به آن می رساند .

طبق گفته رمان گیرشمن روی سفال منقوش به دست آمده از سیلک که

تصویر خدایان زروان و اهورامزدا است, نیلوفر هشت پر در قسمت خالی

زمینه نقش شده است . جالب اینکه طبق نظریه ویل دورانت , اقوام آریایی

در ایران و هند نیلوفر را بطن جهان و حامل سریر خداوند می دانسته اند .

مطابق آن می توانیم بگوییم که (ساقه سبز) در نمونه دوم همان نیلوفری

است که بر زمینه خالی سفالینه ی به دست آمده از ویرانه های سیلک منقوش

است. از آنچه گفتیم معلوم می شود که هم ریباس جهان بنیاد است و هم

نیلوفر . پس نیلوفر و ریباس جلوه یگانه دارند . جملگی رویدنیها , اعم از

درخت, سبزه و علف و گیاه تصاویر مکرر نیلوفر و ریباس است .

در شعر - ندای آغاز - با توجه به اینکه - ندای آغاز - با نام سهراب آغاز

و پایان می گیرد , می توانیم بگوییم - وسعت بی واژه - عبارت از - سپهر

- است که نام خانوادگی سهراب منسوب به آن است :

باید امشب چمدانی را

که به اندازه پیراهن تنهایی من جا دارد بر دارم

و به سمتی بروم

که درختان حماسی پیدااست

رو به آن وسعت بی واژه که همواره مرا می خواند

با توجه به شعر می توان گفت که سهراب با سهراب شاهنامه مرتبط شده

است . اگر چنین باشد , - وسعت بی واژه - که با آوای سر کوه مقترن است ,

بر سمرغ که بر بالای کوه قاف آشیان دارد دلالت می کند. به نظر چنین

می رسد که دو قرینه در این شعر موید مطلب است . یکی اینکه سیر شعر از

زمین به زمان (یعنی آسمان است) . دیگر اینکه اشاره به فروغ - مثلاً شاعره

ای را دیدم / آنچنان محو تماشای فضا بود که در چشمانش / آسمان تخم
گذاشت _ نام خانوادگی او , یعنی فرخزاد را با سهراب و سیمرغ مرتبط و
متقرن می سازد .

دوره شعر سهراب را در سه کتاب یا دفتر نخست دوره سیاه مشق نامید.
شاعر در این دوره دو قالبها و مضامین نیمایی طبع آزمایی می کند. تاثیر شعر
بیدل هم بر شعر سپهری انکار ناپذیر است . بررسی شعر او نشان می دهد که
وی مضامین و اندیشه هایی را از شعر بیدل گرفته است. این به قدری شدید
است که سپهری در آغاز کار عین تعبیرات و ترکیبات شعر بیدل را به کار
می برد و گاهی هم با اندک تغییری می آورد .
نمونه زیر موید این مطلب است .

(۱) از شعر بیدل:

عرض فنای ما نبود جز فنای رنگ

خزان رنگ هم از من نمی بالد پر کاهی

ریشه های موج من می بیند از رگهای تاک

در آب چشمه ادراک روغن فتاده است

رگ تخیل سوار گردن نم فسردن متاع دامن

(۲) از شعر سپهری

در این شکست رنگ

از هم گسسته رشته هر آهنگ...

(نا گفته نماند عنوان کتاب مرگ رنگ تعبیر دیگری از - خزان رنگ -

است.)

نسیم در رگ هر برگ می دود خاموش (دره خاموش)

زندگیش در رگهای گیاه بالا می رفت...

رگهای گمشده

از زندگی گمشده ای پر بود (مرغ افسانه)

حس آمیزی و تجربه در شعر سپهری بعدها به صورت دو عامل سبکی در

می آید و احیانا مایه امتیاز شعر او بر دیگران شاعران معاصر می شود. نمونه:

و نسیم سبزی تار و پود خفته مرا سوزاند (سفر)

باغ سرشار از تراوش های سبز (میوه تاریک)

با طنین روشن پایش آینه فضا شکست

تراوش سیاه نگاهش با زمزمه سبز علفها آمیخت(آن برتر)

• غمی غمناک

شب سردی است , و من افسرده.

راه دوری است, و پایی خسته.

تیرگی هست و چراغی مرده.

می کنم , تنها, از جاده عبور:

دور ماندند ز من آدمها.

سایه ای از سر دیوار گذشت,

غمی افزود مرا بر غم ها.

فکر تاریکی و این ویرانی

بی خبر آمد تا با دل من

قصه ها ساز کند پنهانی.

نیست رنگی که بگوید با من

اندکی صبر, سحر نزدیک است.

هر دم این بانگ برآرم از دل:

وای، این شب چقدر تاریک است.

خنده ای کو که به دل انگیزم؟

قطره ای کو که به دریا ریزم؟

صخره ای کو که بدان آویزم؟

مثل این است که شب نمناک است.

دیگران را هم غم هست به دل،

غم من، لیک، غمی غمناک است.

• نکاتی چند درباره - صدای پای آب -

(۱) این شعر از نمونه های برجسته مونولوگ درامی یا گفتار

نمایشی (ramatic monologue) در شعر معاصر است. در چنین شعری

، من شعری سرشت خود و اوضاع و احوال نمایشی را به زبان خود

بر ملا می کند. همچنین، بر خلاف گفتار مخصوص نمایشنامه یعنی

(soliloquy) که به جای آن، علاوه بر معادلهای پیشنهادی - حدیث

نفس - و - خود گویند - می توان - در دل - گذاشت - مکان و

زمان و هویت‌های من شعری در خلال خود شعر آشکار می شود . به

عنوان نمونه در - صدای پای آب - من شعری پس از معرفی خود و

زاد بوم و مذهب و پیشه اش , داستان سیر و سلوک خویش را برای

مخاطب شعر باز می گوید :

اهل کاشانم

روزگارم بد نیست

تکه نانی دارم , خرده هوشی , سر سوزن ذوقی

مادری دارم بهتر از برگ درخت

دوستانی , بهتر از آب روان

۲- صورت این شعر ساده است ولی اگر به اشارات مذهبی و اساطیری آن

توجه کنیم , پیچیدگی ها و ظرافت های آن آشکار می شود . - صدای پای

آب - نخست با دو تصویر درخت و آب آغاز می شود , تصاویر مکرر این

دو جایگاه خداست : - و خدایی که در این نزدیکی است - این مصرع

ناظر است به آیه - انا اقرب الیه من حبل الوريد - اشاره پنهانی به قرآن به

من شعری اجازه می دهد که خود را مسلمان بنامد .

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

مسلمانم

قبله ام یک گل سرخ

جا نمازم چشمه , مهرم نور

دشت سجاده من

من وضو با تپش پنجره ها می گیرم

در نمازم جریان دارد ماه , جریان دارد طیف

سنگ از پشت نمازم پیداست

همه ذرات نمازم متبلور شده است

من نمازم را وقتی می خوانم

که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو

من نمازم را تکبیره الأحرام - علف می خوانم

پی - قد قامت - موج

از آنجا که در میان شب بوها و پای کاج و روی آگاهی آب و قانون گیاه

منزل دارد , پس کل طبیعت جایگاه خداست و حکم معبد دارد و تمام

عناصرش حرمت دارد و این یاد آور این مطلب است که - عالم محضر
خداست - یا شعر حافظ - ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم - من شعری
پس از وصف قبله و کعبه و پیشه خویش , نسبش را به - گیاهی در هند -
و یا - سفالینه ای از خاک سیلک - می رساند . درباره اشاره داشتن -
گیاهی در هند - به ریواس و تلمیح پنهانی - سفالینه - به نیلوفر جهان بنیاد
در مقدمه گفته ایم . در قسمت مهدی شعر گیاه ریواس شده و نیلوفر شده در
صورت باغ ممثل می شود , باغی که در طرف سایه دانایی است و بر بهشت
یا باغ عدن دلالت دارد و گویای داستان آفرینش است . به علاوه - دایره
سبز - تصویری از دایره هستی است که با بینش اساطیری مرتبط است . -
شکلهایی مانند گل ... باغی که فواره در مرکز دارد ... در بینش اسطوره ای از
دیر باز نمودار اولین تصورات انسان از دایره هستی بوده است . - وصف
شاعر از این دایره هستی حاکی از تمامیت و کمال آن است و با دنیای دوران
کودکی گره می خورد .

هنگامی که کودک در کوچه سنجاقک ها گم می شود و به مهمانی دنیا

می رود , وارد - دشت اندوه - می شود . به مهمانی دنیا رفتن تعبیری است

از هبوط و افتادن به درون رنج یا - دشت اندوه - .

طفل, پاورچین پاورچین , دور شد کم کم در کوچه

سنجاقک ها

بار خود را بستم , رفتم از شهر خیالات سبک بیرون

دلم از غربت سنجاقک پر

من به مهمانی دنیا رفتم

من به دشت اندوه

من به باغ عرفان

من به ایوان چراغانی دنیا رفتم

رفتم از پله مذهب بالا

تا ته کوچه شک

تا هوای خنک استغنا

تا شب خیس محبت رفتم

من به دیدار کسی رفتم در آن سر عشق

رفتم ، رفتم تا زن

تا چراغ لذت

تا سکوت خواهش

تا صدای پرتنهایی

۳- در اینجا متذکر می شویم که من شعری پیش از وصف پدرش را به

میان می آورد :

پدرم پشت دو بار آمدن چلچله ها ، پشت دو برف

پدرم پشت دو خوابیدن در مهتابی

پدرم پشت زمانها مرده است .

درباره این قسمت گفته اند که - بیان شاعرانه این مفهوم اینست که مرگ

پدرم دو سال پیش اتفاق افتاده است. چنین اظهار نظر شتابزده و بی تامل

ناشی از بی توجهی به سیر شعر از زمان و مکان و انسان تاریخی به زمان و

مکان و انسان اساطیری و استحاله آنهاست . تکرار - دو - با قید - پشت -

که حاصل آن - پشت زمانها - است به زمان بی زمانی یا ازل دلالت دارد در

ضمن - دو - سه بار آمده است که جمع یا ضرب آن می شود شش .

حالا اگر - پشت زمانها - را که یکبار آمده است به شش بیفزاییم هفت

بدست می آید . طبق آن شاید بتوانیم بگوییم که شاعر به خلقت هفت روزه

جهان نظر داشته است . اگر چنین باشد ، که با توجه به اشاره به بهشت در

قسمت بعدی شعر هم بی مناسبت نیست و آنوقت می توانیم بگوییم که -

پدر - عبارت از - پدر - نوعی یا - آدم - است .

۴- - شیهه پاک حقیقت ازدور - یکی دیگر از تلمیحات پنهانی - صدای

پای آب - است که در مقدمه آن را مشخص کرده ایم . اشاره دیگر آنجاست

که می گوید :- و نپرسیم چرا قلب حقیقت آبی است - - حقیقت - علاوه بر

اینکه همان است که شیهه می کشد ، به رنگ آبی هم هست . - آبی - یکی از

تصاویر نوعی یا صور مثالی - archetypalimage - است و رنگ حقیقت به

علاوه ، این قسمت از شعر ، - من نمی خندم اگر فلسفه ای ماه را نصف کند

- می توان احتمال داد که به - اقتربت الساعه و الشق القمر - ناظر است .

هر کجا هستم ، باشم

آسمان مال من است

پنجره , فکر , هوا , عشق , زیستن , مال من است.

چه اهمیت دارد

گاه اگر می رویند

قارچ های غربت؟

- از روی پلک شب -

شب سرشاری بود.

رود از پای صنوبرها , تا فراترها می رفت .

دره مهتاب اندود , و چنان روشن کوه که خدا پیدا بود

در بلندهای ما

دورها گم , سطح ها شسته و نگاه از همه شب نازکتر

دست هایت , ساقه سبز پیامی را می داد به من

سفالینه انس با نفس هایت آهسته ترک می خورد

و تپش هامان می ریخت به سنگ

از شرابی دیرین , شن تابستان در رگها

و لعاب مهتاب ، روی رفتارت .

تو شگرف ، تورها ، و برازنده خاک

فرصت سبز حیات ، به هوای خنک کوهستان می

پیوست

سایه ها بر می گشت.

و هنوز ، در سر راه نسیم ،

پونه هایی که تکان می خورد

جذبه هایی که به هم می ریخت.

•درباره - از روی پلک شب -

فضای این شعر ، فضای فراسو است ، یعنی فضای مثالی . جغرافیای آن هم

مثالی است و رنگ سبز ، همچنان که در مقدمه گفته ایم ، این عالم مثالی را

در بر گرفته است و یادآور باغ بهشت است . رنگ سبز رنگ - آغاز - است

و از این سبب با آغاز مذهبی و آغاز اساطیری مرتبط است . - ساقه سبز -

و- سفالین - با توجه به پیوند آن ها با - گیاهی در هند - و - سفالینه ای

از خاک سیلک - با ریواس و نیلوفر متقارن است .

در منظومه - مسافر - تعبیر - خواب سبز - عبارت از خواب دوران

کودکی است ، یعنی زمانی که باغ در طرف سایه دانایی قرار دارد و از این

لحاظ با دوران پیش از هبوط تقارن دارد و اما سیر در شب با باز و بسته شدن

و پایین رفتن پلک تقارن دارد . پلک ها که از هم گشوده می شود رود و

صنوبرها و دره و کوه ها پیدا می شود . با بالا رفتن پلک ، من شعری خودش

را با دوست در بلندی ها می بیند . پس از آن که دوست ، ساقه سبز پیام را

به او می دهد ، وصل حاصل می شود . پس از وصل ، نوبت آسایش و

آرامش فرا می رسد و متناسب با آن پلک ها پایین می آید ، سایه ها بر می

گردد ، پونه ها تکان می خورد و جذبه ها به بهم می ریزد .

• آب

آب را گل نکنیم :

در فرو دست انگار ، کفتری آب می خورد

یا که در بیشه دور ، سیره ای پر می شوید.

یا در آبادی ، کوزه پر می گردد .

آب را گل نکنیم

شاید این آب روان ، می رود پای سپیداری ، تا فرو

شوید اندوه دلی

دست درویشی شاید نان خشکیده فرو برده در آب.

زن زیبایی آمد لب رود

آب را گل نکنیم :

روی زیبا دوبرابر شده است .

چه گوارا این آب!

چه زلال این رود!

مردم بالا دست ، چه صفایی دارند!

چشمه هاشان جوشان ، گاوهاشان شیرافشان باد!!

من ندیدم دهشان ،

بی گمان پای چپرهاشان جای پای خداست.

ماهتاب آنجا، می کند روشن پهنای کلام .

بی گمان در ده بالا دست ، چینه ها کوتاه است

مردمش می دانند ، که شقایق چه گلی است

بی گمان آنجا آبی , آبی است

غنچه ای می شکفتد , اهل دل باخبرند

چه دلی باید باشد !!

کوچه باغش پر موسیقی باد!!

مردمان سر رود آب را می فهمند.

گل نکردندش , ما نیز

آب را گل نکنیم.

در - آب - سه تصویر اصلی روشنی و گل و آب آمده است.

در - آب - آب عین مادر منشا زندگی و نوازش و زیبایی و صفا است .

اگر آب گل آلود شود , تصویر گل هم تیره می شود و از این سبب رستگاری

از میان برمی خیزد و جا پای خدا از پای چپرها محو می شود . مردمان سر

رود که بر یگانگی روشنی و گل و آب وقوف دارند, آب را گل نمی کنند و

به همین سبب رستگارند و از صفا و نعمت هم برخوردار. پای چپرهاشان

جای پای خداست و ماهتاب پهنای کلام را روشن میکند .

در ده آنها چینیه ها کوتاه است و مردم از راز گل شقایق باخبرند و اگر

غنچه ای بشکند از آن هم خبر دارند . کوتاه بودن چینیه ها نمودار این است و

نزدیکی مردم به یکدیگر است در ده بالا دست مانند هیچستان, رگهای فضا

پر قاصد هایی است که از گل وا شده دورترین بوته خاک خبر می آورند.

کوچه باغش هم همانند کوچه باغ شهر - نشانی - هست که - از خواب خدا

سبز تر است - از این جهت فضای آن فضای مثالی است.

- آب - از چهار بند تشکیل شده است و اندیشه اصلی شعر - آب را گل

نکنیم - به صورت ترجیع بند چهار بار تکرار شده است. به آخر شعر که

برسیم دوباره باید به آغاز برگردیم و بخوانیم:

- مردمان سر رود آب را می فهمند - گل نکردندش . ما نیز - آب را گل

نکنیم. - چون آن را گل کنیم , لازمه ها و ویژگی هایش ساقط می شود, از

گواری و زلالیت می افتد, صفای مردم ده بالا دست از بین می رود و... پس

چون چنین است , آب را نباید گل کنیم, چون اگر آب را گل نکنیم, کفتر آب

می خورد ... و بر همین قیاس با به آغاز باید برگردیم و حرکت دوری را از

سر گیریم .

• نشانی

- خانه دوست کجاست؟ - در فلق بود که پرسید سوار

آسمان مکثی کرد.

رهگذر شاخه نوری که به لب داشت به تاریکی

شنها بخشید

و به انگشت نشان داد سپیداری و گفت:

- نرسیده به درخت،

کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است

و در آن عشق به اندازه پره‌های صداقت آبی است.

می روی تا ته آن کوچه که از پشت بلوغ سر بدر می

آرد،

پس به سمت گل تنهایی می پیچی،

دو قدم مانده به گل،

پای فواره جاوید اساطیر زمین می مانی

و ترا ترس شفاف فرا می گیرد

در صمیمیت سیال فضا، خش خش می شنوی:

کودکی می بینی

رفته از کاج بلندی بالا، جوجه بردارد از لانه نور

و از او می پرسی

خانه دوست کجاست. -

- نشانی - : جلوه تکرار جستجوی پایان ناپذیر . - خانه دوست - در

جغرافیای این عالم نیست. رهگذر در جواب سواره ای که سراغ خانه دوست

را می گیرد ، شاخه نوری را که به لب دارد به تاریکی شنها می بخشد .

پیش از آن آسمان مکث می کند ، شاید به این سبب که آسمان در بینش

عادت اندود ما بارگاه کبریایی است و مکث از برای اینست که شاید رهگذر

بگوید خانه دوست در آسمان است . ولی رهگذر سپیداری را نشان می دهد و

از کوچه باغی می گوید که از آسمان خدا سبزتر است . مکان کوچه باغ هم

مانند شنها مشخص نشده است .

نشانیها حاکی از بی نشانی هاست . خانه دوست نه در آسمان است و نه در

زمین ، و با این همه در همه جاست . در این مکان بی مکان یا عالم مثال ،

عشق به اندازه پره‌های صداقت آبی است (این رنگ یکی از تصاویر نوعی یا

صور مثالی است و رنگ حقیقت است . درباره سبز هم گفته اند که مناسب

ترین رنگ برای بیان سرغیب الغیوب است) .

باری نشانه های دیگر هم همچنان حاکی از بی نشانی است : - پشت بلوغ

- , - سمت گل تنهایی - , - فواره جاوید اساطیر زمین - - لانه نور - .

دیگر اینکه در فضای جادویی آن - ترسی شفاف بر آدم مستولی می شود و

این همان حالی است که هنگام راه یافتن به قلمرو ناکجا آباد بر سالک چیره

می شود .

دیگر اینکه اندیشه هایی متجلی شده است , اندیشه تکرار و جستجویی

است که پایان نمی پذیرد . به این معنی که شعر بیان یک حرکت دوری و

تکرار شونده است که آغاز و انجامش یکی است .